

فصل بیست و دوم

کنگره ی شوراها و تظاهرات ماه ژوئن

نخستین کنگره ی شوراها، که طرح تهاجم را برای کرنسکی به تصویب رسانید، در روز سوم ژوئن در ساختمان سپاهیان کادت در پتروگراد تشکیل شد. در این کنگره هشت صد و بیست نماینده با حق رأی، و دویست و شصت و هشت نماینده با حق اظهار نظر، شرکت داشتند. این افراد نمایندگی سی صد و پنج شورای محلی، پنجاه و سه سازمان ناحیه ای و منطقه ای در جبهه، نهادهای پشت جبهه ی ارتش، و چند سازمان دهقانی را بر عهده داشتند. حق رأی به شوراهانی داده شده بود که لااقل بیست و پنج هزار فرد را در بر می گرفتند. شوراهانی که بین ده تا بیست و پنج هزار نفر را شامل می شدند، فقط حق اظهار نظر داشتند. براساس این قاعده- که در مراعاتش سخت گیری چندانی هم اعمال نمی شد- می توان گفت که بیش از بیست میلیون نفر در پشت شوراها ایستاده بودند. از میان هفت صد و هفتاد و هفت نماینده ای که حاضر به افشای نام حزب خود شدند. دویست و هشتاد و پنج تن سوسیال رولوسیونر، دویست و چهل و هشت تن منشویک، و صد و پنج تن بلشویک بودند؛ چند تن دیگر هم به گروه های کم اهمیت تر تعلق داشتند. جناح چپ- یعنی بلشویک ها و انترناسیونالیست هانی که از بلشویک ها پیروی می کردند- کمتر از یک پنجم نمایندگان را تشکیل می داد. این کنگره عمدتاً از افرادی تشکیل شده بود که

در ماه مارس به عنوان سوسیالیست وارد میدان شده اما در ماه ژوئن دیگر از انقلاب خسته شده بودند. لابد پیش خود تصور می کردند که شهر پتروگراد دچار جنون شده است.

کنگره کار خود را با به تصویب رساندن طرد نامه ی گریم آغاز کرد. گریم سوسیالیست سوئیسی نگون بختی بود که کوشیده بود تا از طریق مذاکرات پشت پرده با دبیرمات های هومن و زولرنی، انقلاب روسیه و سوسیال دموکراسی آلمان را نجات دهد. تقاضای جناح چپ دائر بر رسیدگی فوری به مسأله تهاجم قریب الوقوع، به وسیله ی اکثریت قاطع کنگره مردود اعلام گردید. بلشویک ها گروهی بس کوچک به نظر می رسیدند. اما در همان روز و شاید در همان ساعت، کنفرانس کمیته های کارگاه ها و کارخانه های پتروگراد هم با اکثریت قاطع آراء قطع نامه ای را به تصویب رساند که در آن اعلام شده بود فقط حکومت شوراها قادر به نجات کشور است.

سازش کاران، علی رغم کوتاه بینی شان، باز نمی توانستند اموری را که روزانه در اطرافشان می گذشت نبینند. در جلسه ی چهارم ژوئن، لیبر، ضد بلشویک دو آتسه، یقیناً زیر تأثیر نمایندگان شهرستانی، کمیسرهای بی خاصیت حکومت را به باد شماتت گرفت که چرا نتوانسته اند در ایالات مردم را وادار به تسلیم قدرت کنند. "نتیجه آن شد که اینک رشته ی وسیعی از وظایف حکومت به دست شوراها افتاده است، حتی در مواردی که شوراها این وظایف را نمی خواسته اند." آن جماعت از شکوه پیش کس بردن گریزی نداشتند، حتی بر علیه خود.

یکی از نمایندگان، که به حرفه ی آموزگاری اشتغال داشت، به کنگره شکایت کرد که پس از گذشت چهار ماه از انقلاب کوچک ترین تغییری در امر آموزش و پرورش رخ نداده است. همه ی آموزگارها، ناظم ها، و مدیرهای قدیمی، بازرس های بخش، که بسیاری از آن ها سابقاً در صد سیاه عضویت داشتند، و نیز همه ی برنامه های آموزشی، کتاب های ارتجاعی، و حتی معاونین قدیم وزارت آموزش و

پرورش، همه با صلح و صفا در جاهای خود باقی مانده بودند. فقط تصاویر تزار را به پستوها برده بودند، و امکان داشت که این تصاویر هم هر آینه به جای خود برگردند.

کنگره از تصمیم‌گیری بر علیه دومای دولتی، و یا حتی بر علیه شورای دولت، عاجز بود. بوگدانوف، سخنان منشویک، سعی کرد تا جبن کنگره را در برابر ارتجاع پنهان بدارد، بدین معنا که در سخنرانی خود اعلام کرد که دوما و شورا هر دو "در هر حال سازمان‌هانی مرده و لاجوئند." "مارتوف، با شوخ طبعی گزنده ی خود، در جواب بوگدانوف گفت: "بوگدانوف پیشنهاد می کند که دوما را مرده اعلام کنیم اما قصد جانش را نداشته باشیم."

کنگره، علی رغم اکثریت یک پارچه ی حکومتی خود، در فضایی مالا مال از نگرانی و تردید برگزار شد. میهن پرستی کمابیش آب کشیده بود و فقط جرقه های بی رمقی از خود ساطع می کرد. آشکار بود که توده ها ناراضی اند، و نیز بدیهی بود که بلشویک ها در سراسر کشور، و به ویژه در پایتخت، بی اندازه قوی ترند تا در کنگره. مرافعه ما بین بلشویک ها و سازشکاران اساساً بر گرد یک مسأله دور می زد: دموکرات ها جانب که را خواهند گرفت، جانب امپریالیست ها را یا جانب کارگرها را؟ سایه ی دول متفق برفراز کنگره پهن شده بود. تکلیف مسأله ی تهاجم قبلاً تعیین شده بود؛ دموکرات ها را کاری باقی نمانده بود جز تمکین.

در این میان، تزرتلی موعظه می کرد که: "در این لحظه ی بحرانی، هیچ یک از نیروهای اجتماعی را، مادام که ممکن است فایده ای به حال مردم داشته باشند، نباید از میدان خارج کرد." چنین بود توجیه ائتلاف با بورژوازی. دموکرات ها چون می دیدند که طبقه ی کارگر، ارتش، و دهقانان نقشه های آن ها را گام به گام نقش بر آب می کنند، به ناچار به بهانه ی جنگ با بلشویک ها، با مردم وارد جنگ شدند. بدین سان تزرتلی کروتشتاتی ها را خیانت کار خوانده بود تا مبدا پپلیانف کادت از

میدان برون رانده شود. باری انتلاف با پانصد و چهل و سه رأی موافق در برابر صدویست و شش رأی مخالف و پنجاه و دو رأی ممتنع به تصویب رسید.

کار این مجلس غول پیکر و سست احوال در ساختمان سپاهیان کادت به کبکبه و دبدبه در قلمرو اعلامیه جات، و خست محافظه کارانه در زمینه ی وظایف عملی ممتاز بود. این خصوصیت بر همه ی تصمیمات این مجلس انگ نومیدی و ریاکاری می زد. کنگره حق همه ی ملیت های روسیه را در تعیین سرنوشت خویش به رسمیت شناخت، اما کلید این حق را نه به همان ملیت های ستم کش که به مجلس مؤسسان واگذار کرد که قرار بود در آینده تشکیل شود؛ همان مجلس مؤسسانی که سازشکاران امیدوار بودند در آن به اکثریت برسند و آن گاه در برابر امپریالیست ها سر تسلیم فروآورند، دقیقاً به همان نحو که در برابر حکومت چنین کرده بودند.

کنگره از تصویب قانون هشت ساعت کار در روز تن زد. نترتلی کوشید تا این طفره روی را با اشاره به مشکل آشتی دادن منافع قشرهای مختلف ملت، توجیه کند. توگونی نیازهای بزرگ تاریخ از طریق "آشتی دادن منافع" برآورده شده اند، و نه به وسیله ی پیروزی منافع مترقی بر منافع ارتجاعی!

گروهمان، یکی از اقتصاددان های شورا. در روزهای آخر کنگره قطع نامه ی اجتناب ناپذیر خود را ارائه داد: در مورد فاجعه ی قریب الوقوع اقتصادی و لزوم نظارت حکومت. کنگره این قطع نامه ی تشریفاتی را به تصویب رساند، منتها فقط به این منظور که همه چیز به شکل سابق بماند.

تروتسکی در روز هفتم ماه ژوئن چنین نوشت: "کنگره پس از تبعید گریم، بار دیگر به بررسی دستور روز مشغول شد. اما به نظر اسکویلف و همکارانش، سودهای سرمایه داری باید کماکان از تجاوز مصون بمانند. بحران مواد غذایی ساعت به ساعت حادثتر می شود. در قلمرو دیپلماسی، حکومت پشت سر هم ضربه می خورد. و سرانجام این تهاجم جنون آسا نیز آشکارا می رود تا بر سر ملت فرود آید، چه ماجراجوئی ددمنشانه ای.

"ما باید صبر به خرج دهیم و فعالیت های تقدیس شده ی آقایان وزرا- لووف- ترشجنکو- تزرلتی- را تا چند ماه بی سروصدا نظاره کنیم. ما برای آمادگی خویش احتیاج به زمان داریم. اما موش کور زیرزمینی زمین را تند می کاود. به مدد وزرای "سوسیالیست" ممکن است مسأله ی قدرت بسیار زودتر از آن که ما تصور می کنیم برای اعضای کنگره مطرح شود."

رهبرها که می کوشیدند به کمک منبع بالاتری از قدرت، خود را در برابر توده ها حفظ نمایند، کنگره را به درون همه ی کشمکش های جاری کشاندند و حیثیتش را در چشم کارگرها و سربازهای پتروگراد بی رحمانه برباد دادند. پر سروصداترین ماجرا از این دست، حادثه ای بود که در رابطه با خانه ی تاپستاتی دورنوو رخ داد. دورنوو از بوروکرات های قدیم دستگاه تزار بود که با سرکوب انقلاب ۱۹۰۵ به وزارت کشور رسیده و شهرتی به هم زده بود. منزل خالی این بوروکرات منفور، و کج دست، به تصرف سازمان های کارگری ناحیه ی وایبورگ در آمده بود- عمدتاً به خاطر باغ های وسیعش که به تفریح گاه مناسبی برای کودکان تبدیل شده بود. مطبوعات بورژوا آن محل را کنام قدراره بندان و راهزنان- و کرونشتات ناحیه ی وایبورگ- قلمداد کردند. هیچ کس به خود در دسر نداد که حقایق را دریابد. حکومت، با احتراز حساب شده از همه ی مسائل مهم، وظیفه ی نجات این خانه را با شور و شوق تازه بر عهده گرفت. حکومتیان برای این امر دلاورانه از کمیته ی اجرایی تقاضای مجوز کردند، و البته تزرلتی امتناع نکرد. جناب رئیس فرمان داد که آنارشیست ها باید ظرف بیست و چهار ساعت آن مکان را تخلیه کنند. کارگرها چون از تدارکات نظامی حکومت آگاه شدند، زنگ خطر را به صدا در آوردند. آنارشیست ها به نوبه ی خود حکومت را تهدید به مقاومت مسلحانه کردند. بیست و هشت کارخانه به عنوان اعتراض اعلام اعتصاب کردند. کمیته ی اجرایی طی اعلامیه ای کارگران وایبورگ را متهم به هم کاری با ضدانقلاب کرد. پس از همه ی این تمهیدات، نمایندگان وزارت دادگستری و قشون مردم به لانه ی شیر رخنه کردند. آنان جز سلطه ی کامل

نظم چیزی ندیدند؛ خانه ی مذکور در اشغال چند سازمان آموزشی کارگران بود. نمایندگان ناگزیر شرم زده پس نشستند. با این حال، تاریخچه ی این ماجرا باز هم ادامه یافت.

روز نهم ژوئن، بمبی در کنگره منفجر شد: روزنامه ی *پراودا* در نسخه ی بامدادی خود از مردم دعوت کرد تا روز بعد به تظاهرات بپردازند. چیدزه، که راه و رسم ترسیدن را خوب می دانست، و به این دلیل به ترساندن دیگران نیز تمایل شدیدی داشت، با صدائی که انگار از ته گور می آمد، اعلام کرد: "اگر کنگره اقدامات لازم را به عمل نیاورد، فردا، روز مرگ خواهد بود." نمایندگان وحشت زده سربلند کردند.

اندیشه ی مصاف ما بین کارگرا و سربازهای پتروگراد از یکسو و کنگره از سوی دیگر، از بطن شرایط موجود نشنت می گرفت. توده ها بلشویک ها را به تکاپو بر می انگیختند. پادگان پتروگراد به ویژه در غلیان بود. سربازها بیم ناک بودند که مبادا در ارتباط با تهاجم ما بین هنگ های مختلف تقسیم شوند و در طول جبهه پراکنده گردند. علاوه بر این، سربازها از "اعلامیه ی حقوق سرباز" که در مقایسه با "فرمان شماره یک" گام بزرگی به قهقرا محسوب می شد، و نیز از رژیممی که عملاً در ارتش برقرار شده بود. به شدت ناراضی بودند. مبتکر این تظاهرات سازمان نظامی بلشویک ها بود. سران این سازمان اعلام کردند، و چنان که جریان حوادث نشان داد به حق اعلام کردند، که اگر حزب وظیفه ی رهبری را بر عهده ی خود نگیرد، سربازها خود به خیابان ها خواهند ریخت. اما آن چرخش تند در احساسات توده ها آسان به ادراک در نمی آمد، و از این رو صفوف بلشویک ها تا حدی دستخوش تردید و نوسان شده بود. ولودارسکی مطمئن نبود که سربازها رأساً به خیابان ها بریزند. پیرامون خصلت ممکن تظاهرات نیز نگرانی وجود داشت. نمایندگان سازمان نظامی اعلام کردند که سربازها، از ترس حملات تلافی جویانه، بدون سلاح بیرون نخواهند رفت. تامسکی دوراندیش می پرسید: "این تظاهرات به

کجا خواهد انجامید؟" و از سازمان نظامی می خواست تا در این باره تعمق بیشتری کند. استالین معتقد بود که "جوش و خروش سربازها واقعیت محض است؛ در میان کارگران چنین احساسات قاطعی موجود نیست." اما معذک اعتقاد داشت که مقاومت در برابر حکومت ضروری است. کالینین، که مانند همیشه متمایل به احتراز از نبرد بود تا به استقبال از آن، اکیداً بر علیه تظاهرات سخن گفت، و به فقدان انگیزه ی روشن، به خصوص در میان کارگران، اشاره کرد: "تظاهرات تماماً تصنعی خواهد بود." روز هشتم ژونن، در کنفرانسی با شرکت نمایندگان گروه های کارگری، پس از یک رشته رأی گیری مقدماتی، سرانجام صدوسی و یک دست در برابر شش رأی مخالف و بیست و دو رأی ممتنع، به نفع تظاهرات به هوا بلند شد.

تدارکات لازم برای تظاهرات، تا لحظه ی آخر در خفا صورت گرفت، تا سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها فرصت تهییج گری های تلافی جویانه را نداشته باشند. این اقدام مشروع احتیاطی بعداً به مدرکی دال بر وجود یک توطئه نظامی تعبیر شد. انجمن مرکزی کمیته های کارخانه و کارگاه نیز بر طرح تظاهرات صحه گذاشت. یوکوف می نویسد: "بر اثر اصرار تروتسکی و به رغم اعتراض لوناچارسکی، کمیته ی مژرایونتسی تصمیم گرفت به تظاهرات بپیوندد." تدارکات لازم برای تظاهرات با نیروی جوشانی انجام گرفت.

قرار بر این شد که در تظاهرات شعار، "قدرت به دست شوراها" مطرح شود. شعار جنگنده ی تظاهرات عبارت بود از: "مرگ بر ده وزیر سرمایه دار!" برای در هم شکستن ائتلاف با بورژوازی بیانی از این ساده تر ممکن نبود. قرار شد که تظاهرکنندگان به سمت ساختمان سپاهیان کادت، یعنی محل اجلاس کنگره، راه پیمائی کنند. منظور از تعیین این مسیر خاص آن بود که نشان داده شود مسأله نه بر سر برانداختن حکومت که بر سر فشار آوردن به رهبران شوراست.

ناگفته نماند که در کنفرانس های مقدماتی بلشویک ها موضوعات دیگری نیز مطرح شدند. من باب مثال، اسمیلگا، که در آن ایام از اعضای جوان کمیته ی مرکزی

بود، پیشنهاد کرد که "اگر جریان حوادث به برخورد مستقیم منجر شدند، در تصرف پست خانه، تلگراف خانه، و زرادخانه تردید نباید کرد." شرکت کننده ی دیگری در کنفرانس، یعنی یکی از اعضای کمیته ی پتروگراد به نام لاتسیس، در دفتر خاطرات خود پیرامون رد پیشنهاد اسمیلگا چنین اظهار نظر می کند: "من نمی توانم با آن ها کنار بیایم... با رفیق سماشکو و رفیق راخیا قرار می گذارم که کاملاً مسلح باشند و در صورت لزوم ایستگاه های راه آهن، زرادخانه، بانک ها، پست خانه ها و تلگراف خانه ها را به کمک یک هنگ آتش بار تصرف کنند." سماشکو افسر یک هنگ آتشبار بود، و راخیا یک کارگر، و از بلشویک های مبارز.

وجود چنین احساساتی به آسانی قابل درک است. حزب به طور کلی در جهت تصرف قدرت حرکت می کرد، و مسأله بر سر سنجش اوضاع موجود بود و بس. در پتروگراد گشایش آشکاری به نفع بلشویک ها پدید آمده بود، اما در ایالات این گشایش کندتر صورت می گرفت. به علاوه، جبهه پیش از آن که بتواند بی اعتمادی خود را به بلشویک ها به دور افکند، ناچار بود در مکتب تهاجم درس بخواند. از این رو لنین بر موضعی که در ماه آوریل گرفته بود پا فشرده: "صبورانه توضیح بدهید."

سوخانوف در یادداشت های خود نقشه ی تظاهرات دهم ژوئن را به عنوان تدبیر مستقیم لنین برای تصرف قدرت "در صورت مساعد بودن شرایط"، توصیف می کند. در حقیقت امر، فقط تک و توکی از بلشویک ها سعی داشتند چنین جنبه ای به قضیه بدهند، و آن ها کسانی بودند که بنا بر گفته ی طنزآمیز لنین "اندکی زیادی به سمت چپ" نشانه رفته بودند. شگفت آن که سوخانوف حتی نمی کوشد حدسیات دیمی خود را با خط سیاسی لنین، که لنین خود در نطق ها و مقاله های بی شمارش بیان داشته، مقایسه کند*.

* - برای تفصیل بیشتر در این خصوص به ضمیمه ی شماره ی ۳ رجوع کنید.

دفتر کمیته ی اجرایی فوراً از بلشویک ها خواست تا تظاهرات را لغو کنند. به کدام دلیل؟ بدیهی بود که فقط قدرت دولت می تواند تظاهرات را رسماً قدغن کند؛ اما قدرت دولت ابداً چنین جرنتی نداشت. شورا، این "سازمان خصوصی" که به وسیله ی جناحی متشکل از دو حزب سیاسی رهبری می شد، خود چگونه می توانست حزب سومی را از تظاهرات باز دارد؟ کمیته ی مرکزی حزب بلشویک از قبول این درخواست سرباز زد، اما تصمیم گرفت که به نحو مشخص تری بر خصلت صلح جویانه ی تظاهرات تأکید بورزد. در روز نهم ژوئن، اعلامیه ی بلشویک ها در نواحی کارگرنشین به در و دیوار چسبانده شد: "ما شهروندان آزاد این کشوریم، ما حق اعتراض داریم، و بهتر است تا دیر نشده از این حق استفاده کنیم. حق تظاهرات آرام از آن ماست."

سازشکاران مسأله را در کنگره مطرح کردند. در همان لحظه بود که چیدزه سخنان خود را درباره ی عواقب مهلک تظاهرات ایراد کرد، و به کنگره هشدار داد که لازم است سراسر شب به اجلاس خود ادامه دهد. ژچچکوری، یکی از اعضای هیئت ریاست شورا، و از فرزندان یکی از ژیروندها، نطق خود را با فریاد اهانت آمیزی خطاب به بلشویک ها به پایان رساند: "دست های کثیف تان را از این امر شکوهمند بردارید!" به رغم درخواست بلشویک ها، کنگره به بلشویک ها فرصت نداد تا مسأله را جداگانه در گروه خود بررسی کنند. کنگره طی قطع نامه ای هرگونه تظاهراتی را تا سه روز ممنوع اعلام کرد. این عمل گذشته از آن که پرخاش شدیدی به بلشویک ها به شمار می رفت، در رابطه با حکومت نیز عمل غاصبانه ای محسوب می شد. شوراها هم چنان به دزدیدن قدرت از زیر نازبالش خود ادامه دادند.

در همان ساعات، میلی یوکوف سرگرم سخنرانی در کنفرانس قزاق ها بود، او در این سخنرانی بلشویک ها را "دشمنان اصلی انقلاب روسیه" خواند. و سپس به قزاق ها چنین تفهیم کرد که دوست اصلی انقلاب خود اوست. همان میلی یوکوفی که درست پیش از فوریه راضی شده بود از آلمان ها شکست بخورد اما انقلاب مردم

روس را نبیند. هنگامی که قزاق ها نظر او را پیرامون لنینیست ها جویا شدند، میلی یوکوف جواب داد: "دیگر وقتش رسیده است که کلک این جماعت را بکنیم." رهبر بورژوازی خیلی عجله داشت، اما واقعاً جای اتلاف وقت برایش باقی نمانده بود.

در آن گیرودار، کارخانه ها و هنگ ها هم جلسه تشکیل می دادند و تصمیم می گرفتند که روز بعد با شعار "همه ی قدرت به دست شوراها" به خیابان ها بریزند. کنگره های شوراها و قزاق ها چنان قیل و قالی به راه انداخته بودند که هیچ کس متوجه نشد که سی و هفت تن بلشویک به نمایندگی دوما ی ناحیه ی وایبورگ انتخاب شده اند، و فقط بیست و دو تن سوسیال رولوسیونر و منشویک و تنها چهار تن کادت به آن دوما راه یافته اند.

بلشویک ها چون با قطع نامه ی مطلق کنگره- و هم چنین با اشاره ی مرموزی به ضربه ای تهدیدآمیز از طرف راست- مواجه شدند، تصمیم گرفتند که مسأله را از نو بررسی کنند. آن ها خواستار تظاهرات آرام بودند، نه خواستار قیام، و هیچ انگیزه ای هم نداشتند که تظاهرات قدغن شده را به یک نیمه قیام تبدیل کنند. هیئت رئیسه کنگره به سهم خود تصمیم گرفت به منظور احتیاط اقداماتی چند به عمل آورد. چند صد نماینده در دسته های ده نفری گروه بندی شدند و به نواحی کارگرنشین و پادگان ها فرستاده شدند تا جلو تظاهرات را بگیرند. قرار بر این شد که این نمایندگان صبح روز بعد در کاخ تورید جمع شوند و یادداشت های خود را با یکدیگر مقایسه کنند. کمیته ی اجرایی نمایندگان دهقانان نیز در این مأموریت شرکت جست و هفتاد تن از اعضای خود را برای همکاری معرفی کرد.

بدین ترتیب، بلشویک ها به شیوه ای بس نامنتظر به مقصود خود رسیدند. نمایندگان کنگره خود را ناگزیر از آشنائی با کارگران و سربازان پایتخت یافتند. حال که کوه اجازه نداشت خود به خدمت پیامبر بیاید، دست کم پیامبر به کوه رفت. آن ملاقات به غایت آموزنده از آب در آمد. یک خبرنگار منشویک تصویر زیر را در

روزنامه *ی ایروسیتیا*، ارگان شورای مسکو، ترسیم کرد: "بیشتر اعضای کنگره، که تعدادشان بالغ بر پانصد تن می شد، خود را به گروه های ده نفری تقسیم کردند و تمام شب بدون آن که چشم به هم گذارند، به یکایک کارخانه ها و کارگاه ها و واحدهای نظامی پتروگراد سر زدند، و از کارگرها و سربازها خواستند که از تظاهرات دوری کنند... کنگره در بسیاری از کارخانه ها و کارگاه ها، و نیز در میان چند تا از هنگ های پادگان، بی اقتدار بود... از اعضای کنگره به نحوی غیردوستانه، و گاهی اوقات حتی خصمانه، استقبال می شد، و کارگرها ایشان را اغلب با توهین و پرخاش از خود می رانند." ارگان رسمی شورا به هیچ وجه مبالغه نکرده است. برعکس، *ایروسیتیا* تصویر بسیار ملایم شده ای از برخوردهای شبانه ی دو جهان مختلف ترسیم کرده است.

توده های پتروگراد لاقلاً هیچ شکی برای نمایندگان باقی نگذاشتند که از آن پس چه منبعی قادر به بر پا کردن تظاهرات و چه منبعی قادر به لغو آن است. کارگران کارخانه ی پوتیلوف فقط هنگامی با چسباندن اعلامیه ی مخالفت کنگره با تظاهرات به دیوار کارخانه موافقت کردند که از طریق روزنامه *ی پراودا* دریافتند این اعلامیه قطع نامه ی بلشویک ها را نقض نمی کند. هنگ یکم آتشبار - که نقش پیشرو را در پادگان ایفاء می کرد، همان طور که کارخانه ی پوتیلوف چنین نقشی را در میان کارگران داشت - پس از شنیدن نطق های چیدزه و آوکسنتیف، که به نمایندگی از دو کمیته ی اجرایی سخن می گفتند، قطع نامه ی زیر را به تصویب رساند: "در توافق با کمیته ی مرکزی بلشویک ها و سازمان نظامی شان، این هنگ عملیات خود را به تعویق می اندازد."

این سپاه صلح پس از یک شب بی خوابی، در حالی که عزت نفس خود را به کلی از دست داده بود، به کاخ تورید بازگشت. آن ها فرض را بر این گذاشته بودند که روی حرف کنگره حرف دیگری نمی توان زد، اما سرشان به سنگی از بی اعتمادی و خصومت خورده بود. "بلشویک ها هزار هزار در میان توده ها می لولند." "مردم

نسبت به منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها حالت خصمانه ای دارند. " فقط به پرودا اعتماد دارند. " در برخی از اماکن فریاد می زدند: ما دوستان شما نیستیم. " نمایندگان یکی پس از دیگری گزارش دادند که چگونه، با وجود تن زدن از نبرد، شکست خورده بودند.

توده ها از تصمیم بلشویک ها اطاعت کردند، اما نه بدون خشم و اعتراض. در برخی از کارخانه ها، کارگران بر علیه کمیته ی مرکزی قطع نامه صادر کردند. اعضای آتشین مزاج حزب در مناطق کارگرنشین کارت های عضویت خود را پاره کردند. این یک هشدار جدی بود.

سازش کاران ممنوعیت سه روزه ی اعتصابات را با اشاره به توطئه سلطنت طلبان، که به زعم آنان می کوشید تا از اعمال بلشویک ها بهره برداری کند، توجیه کردند؛ آن ها مدعی شدند که بخشی از کنگره ی قزاق ها در آن توطئه شرکت خواهد جست، و نیز ادعا کردند که نیروهای نظامی ضدانقلاب به سمت پایتخت در حرکتند. جای شگفتی نیست که بلشویک ها پس از لغو تظاهرات، پیرامون توطئه ی سلطنت طلبان خواستار توضیح شدند. رهبران کنگره به جای پاسخ، خود بلشویک ها را متهم به توطئه گری کردند. چنین بود راه بی دغدغه ای که آنان برای فرار از محاصره یافتند.

باید اذعان داشت که شب دهم ژوئن، سازشکاران حقیقتاً توطئه ای را کشف کرده بودند، آن هم توطئه ای که لرزه بر اندامشان انداخت. توطئه ی توده ها و بلشویک ها بر علیه سازش کاران. اما تسلیم بلشویک ها به قطع نامه ی کنگره، به ایشان دل داد و ترسشان را به دیوانگی تبدیل کرد. منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها تصمیم گرفتند که نیروئی آهنین از خود نشان دهند. در روز دهم ژوئن روزنامه ی منشویک ها چنین نوشت: " اکنون وقت آن رسیده است که لنینیست ها را خانن و خیانتکار به انقلاب بنامیم. " یکی از نمایندگان کمیته ی اجرایی در کنگره ی قزاق ها حضور یافت و از آن کنگره تقاضا کرد که شورا را بر علیه بلشویک ها یاری دهد.

دوتوف، سرکرده ی قزاق های اورال که ریاست کنگره را بر عهده داشت، در جواب این نماینده چنین گفت: "ما قزاق ها هرگز به شورا پشت نخواهیم کرد." مرتجعان در ضدیت با بلشویک ها حاضر بودند حتی دست در دست شورا نیز بگذارند- تا بعداً بهتر بتوانند شورا را خفه کنند.

روز یازدهم ژوئن دادگاه عریض و طویلی در پایتخت تشکیل شد: کمیته ی اجرایی، اعضای هیئت رئیسه ی کنگره، رهبران جناح های سیاسی- مجموعاً در حدود صد نفر. تزررتلی مطابق معمول در نقش دادستان ظاهر شد. او در حالی که از فرط خشم به سر حد خفگی رسیده بود، خواستار اقدامات مهلک شد، و زهرخندزان دان را، که با وجود آمادگی همیشگی اش در ایذاء بلشویک ها هنوز حاضر نبود آن ها را نابود بسازد، به باد حمله گرفت. "آن چه بلشویک ها اینک می کنند تبلیغات عقیدتی نیست، بلکه توطئه است... بلشویک ها باید ما را ببخشند. از این به بعد ما روش های دیگری را در مبارزه به کار خواهیم بست... باید بلشویک ها را خلع سلاح کنیم. ما نمی توانیم بگذاریم که آن دو وسیله ی مهم فنی که تا کنون در اختیارشان بوده است، هم چنان در دستشان باقی بماند. ما نمی توانیم بگذاریم تفنگ و مسلسل در دست آنان باشد. ما هیچ گونه توطئه ای را تحمل نخواهیم کرد." این نغمه را قبلاً نشنیده بودیم. خلع سلاح بلشویک ها دقیقاً چه معنایی می توانست داشته باشد؟ سوخانوف در این خصوص چنین می نویسد "بلشویک ها واقعاً انبار اسلحه ی ویژه ای در اختیار نداشتند. همه ی سلاح ها در دست سربازها و کارگرانی بود که توده ی عظیمشان از بلشویک ها پیروی می کرد. خلع سلاح بلشویک ها فقط به معنای خلع سلاح طبقه ی کارگر می توانست باشد. و مهم تر از آن، به معنای خلع سلاح واحدهای نظامی."

به کلام دیگر، آن لحظه ی کلاسیک انقلاب فرارسیده بود که در آن لحظه دموکراسی بورژوایی، بنا به خواست ارتجاع، قصد خلع سلاح کارگرانی را می کند که پیروزی انقلاب را تضمین کرده اند. این آقایان دموکرات منس، که در میانشان

افراد بسیار فاضلی هم یافت می شد، پیوسته و بلااستثناء با مخلوعان همدلی کرده بودند، و نه با خلع کنندگان- منتها فقط تا آن جا که قضیه به خواندن کتاب های کهنه محدود می شد. اما هنگامی که این قضیه در عالم واقع مطرح شد، دریغ از آشنائی. این واقعیت محض که تزرتملی، آن مرد انقلابی، مردی که سال های سال در زندان با اعمال شاقه به سر برده بود، این زیمروالدیست دیروز، به فکر خلع سلاح کارگران افتاده بود، به دشواری در سر مردم فرو می رفت. تالار کنگره بهت زده در سکوت فرورفت. با این حال، نمایندگان ساده دل شهرستانی حس می کردند که شخصی آن ها را به درون پرتگاه می راند. یکی از افسرها در این میان به دلغشه دچار شد.

کامنف، او نیز پریده رنگ چون تزرتملی، از روی صندلی خود برخاست و با لحنی حاکی از غروری آن چنان نیرومند که همه ی حضار حسش کردند، فریاد کشید: "آقای وزیر، اگر فقط با باد صحبت نمی کنید، حق ندارید به یک سخنرانی صرف اکتفاء کنید. مرا دستگیر کن و به جرم توطئه بر علیه انقلاب به محاکمه ام بکش." بلشویک ها تالار کنگره را به عنوان اعتراض ترک گفتند، و تن به شرکت در استهزای حزب خویش ندادند. انقباض حاکم بر تالار تقریباً غیرقابل تحمل شده بود. لیبر به کمک تزرتملی شتافت. خشم فروخورده جای خود را به غضبی جنون وار داد. لیبر خواستار اقدامات بی رحمانه شد. "اگر می خواهید توده هائی را که به دنبال بلشویک ها می روند به سوی خود بکشانید، پس از بلشویسم ببرید." اما حضار بدون همدلی، و حتی با اندکی خصومت، به او گوش دادند.

لوناچارسکی، تأثیرپذیر چون همیشه، بلافاصله کوشید تا با اکثریت پایگاه مشترکی دست و پا کند: هر چند بلشویک ها به او اطمینان داده بودند که قصدی جز تظاهرات آرام ندارند، با این حال تجربه ی شخصی اش او را متقاعد کرده بود که "سازماندهی تظاهرات کار نادرستی بود"؛ اما، به اختلافات موجود نباید دامن زد. لوناچارسکی بی آن که بتواند دشمنان خود را نرم کند، دوستان خویش را آزرده ساخت.

دان- مجرب ترین و در عین حال بیهوده ترین رهبر آن مرداب- با لحنی یسوعیانه چنین داد سخن داد: "ما با گرایشات چپ نمی جنگیم، ما با ضد انقلاب می جنگیم. تقصیر از ما نیست که پشت سر شما مأمورهای آلمان ایستاده اند." البته دان می خواست اشاره به آلمان ها را جایگزین بحث منطقی بکند. وگرنه این آقایان مأمور آلمانی ای نداشتند به کسی نشان دهند.

تزرلتی می خواست ضرب شست نشان دهد؛ دان فقط می خواست مشت تکان دهد. کمیتة ی درمانده ی اجرائی جانب دان را گرفت. قطع نامه ای که روز بعد به کنگره عرضه شد، خصلت قانون آلوده به تبعیضی را داشت بر علیه بلشویک ها، اما از نتیجه گیری های بلافصل عملی خالی بود.

در بیانیه ای که بلشویک ها کتباً به کنگره تسلیم کردند، آمده بود: "پس از بازدید نمایندگان از کارخانه ها و هنگ ها، اینک شکی برای شما باقی نمانده است که تظاهرات نه بر اثر مخالفت شما بلکه به این دلیل صورت نگرفت که ما لغوش کردیم... افسانه ی توطئه ی نظامی را اعضای حکومت موقت ساختند تا بتوانند به خلع سلاح پرولتاریای پتروگراد و انحلال پادگان پتروگراد جامه ی عمل بپوشانند... حتی اگر قدرت دولت تماماً به دست شورا منتقل شود- که ما خواهان چنین انتقالی هستیم- و آن گاه شورا بکوشد تهییج گری های ما را به بند بکشد، ما برده وار تسلیم نخواهیم شد؛ ما زندان و هر مجازات دیگری را به نام سوسیالیسم بین المللی، که ما را از شما جدا می سازد، به جان خواهیم خرید."

اکثریت شورا و اقلیت شورا سه روز تمام، گویی در انتظار نبرد قطعی، شاخ به شاخ یکدیگر موضع گرفتند. اما هر دو طرف در لحظه ی آخر عقب نشستند. بلشویک ها از تظاهرات منصرف شدند. سازشکاران از فکر خلع سلاح کارگران چشم پوشیدند.

تزرلتی در میان دارودسته ی خود در اقلیت ماند. معذک از دیدگاه خودش حق با او بود. سیاست اتحاد با بورژوازی به نقطه ای رسیده بود که در آن نقطه لازم شده بود

توده هائی که زیر بار ائتلاف نمی رفتند فلج شوند. برای آن که سیاست سازش به فرجام موفقیت آمیزی برسد- یعنی برای آن که این سیاست به استقرار حکومت پارلمانی بورژوازی منتهی شود- لازم بود که کارگران و سربازان خلع سلاح شوند. اما تزرلتی فقط بر حق نبود. علاوه بر آن، عاجز هم بود. نه سربازها و نه کارگرها حاضر نبودند سلاح های خود را داوطلبانه زمین بگذارند. برای این کار می باید به زور متوسل شد. اما تزرلتی دیگر زوری در بساط نداشت. تزرلتی فقط از بازوی ارتجاع می توانست چنین زوری را فراهم آورد. اما ارتجاع، اگر موفق به منهزم ساختن بلشویک ها می شد، فوراً به منهزم ساختن شوراهای سازشکاران می پرداخت، و در آن صورت فراموش نمی کرد به تزرلتی یادآور شود که او، یعنی تزرلتی، تا دیروز یک محکوم به اعمال شاقه بوده است و نه بیشتر. اما، جریان بعدی حوادث نشان داد که حتی ارتجاع هم زورش به این کار نمی رسید.

تزرلتی استدلال سیاسی خود را برای ستیزه با بلشویک ها بر این ادعا استوار ساخته بود که بلشویک ها بین طبقه ی کارگر و دهقانان جدائی افکنده اند. مارتوف جوابش را داد: تزرلتی عقاید اصولی خود را "از قعر جامعه ی دهقان اخذ نمی کند. گروهی از کادتهاست، گروهی راستگرا، گروهی سرمایه دار، گروهی ملاک، گروهی امپریالیست، بورژوازی غرب"- اینانند کسانی که تقاضای خلع سلاح کارگرها و سربازها را دارند. مارتوف درست می گفت: طبقات دارا در طول تاریخ بارها و بارها اغراض خود را در پشت دهقانان پنهان ساخته اند.

از لحظه ی انتشار تزهائ آوریل لنین، اشاره به خطر تک افتادن طبقه ی کارگر از دهقانان به استدلال عمده ی همه ی کسانی تبدیل شد که می خواستند انقلاب را به قهقرا ببرند. تصادفی نبود که لنین تزرلتی را به "بلشویک های قدیمی" تشبیه کرد.

تروتسکی در یکی از آثار خود در سال ۱۹۱۷ در این باره چنین نوشت: "تک افتادگی حزب ما از سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها، حتی شکل مفرط این

تک افتادگی، حتی اگر این تک افتادگی به صورت زندان انفرادی باشد، باز به هیچ وجه به معنای تک افتادگی طبقه ی کارگر از دهقان های ستم کش و از توده های ستم کش شهری نخواهد بود. برعکس، فقط تمایز روشن ما بین سیاست طبقه ی کارگر انقلابی و ارتداد خانانانیه ی رهبران کنونی شورا، می تواند قوه ی تمیز سیاسی نجات دهنده ای به توده های میلیونی دهقان ها ببخشد، دهقان های فقیر را از رهبری خیانتکارانه ی دهقان های سلطه جوی سوسیال رولوسیونر دور کند، و طبقه ی کارگر سوسیالیست را به رهبر راستین انقلاب ملی مردمی تبدیل سازد."

اما استدلال سرپا دروغین تزرتلی به حیات خود ادامه داد. این استدلال در آستانه ی انقلاب اکتبر با نیروی مضاعف و به صورت احتجاج های بسیاری از "بلشویک های قدیمی" بر علیه قیام، بار دیگر رخ نمود. چندین سال بعد، یعنی به هنگام آغاز ارتجاع عقیدتی بر علیه انقلاب اکتبر، فرمول تزرتلی به عمده ترین حربه ی نظری در مکتب پیروان ناخلف انقلاب تبدیل شد.

در همان جلسه ی کنگره که بلشویک ها غیاباً محکوم شده بودند، یک نماینده ی منشویک به نحوی غیرمنتظره لایحه ای به کنگره تقدیم کرد که به موجب آن لایحه می باید یکشنبه ی بعد، یعنی روز هجدهم ژوئن، کارگران و سربازان در پتروگراد و سایر شهرهای مهم به تظاهرات بپردازند تا وحدت و قوت دموکراسی را به دشمن نشان دهند. این لایحه به تصویب رسید، هر چند نه بدون بهت و حیرت. در حدود یک ماه بعد، میلی یوکوف برای این چرخش غیرمترقبه ی سازشکاران توضیحی ارائه داد که روی هم رفته حق مطلب را ادا می کرد: "وزرای سوسیالیست احساس می کردند که با ایراد سخنرانی های کادتی در کنگره ی شوراها، و با برهم زدن تظاهرات مسلحانه ی دهم ژوئن... زیاد از حد در جهت ما سیر کرده اند، و حس می کردند که زمین در زیر پایشان سست شده است. از این رو ترسیدند و غفلتاً به سمت بلشویک ها عقب گرد کردند." ناگفته نماند که تصمیم کنگره دائر بر برگزاری

تظاهرات در روز هجدهم ژوئن، نه گامی در جهت بلشویک ها، بلکه کوششی بود برای روکردن به توده ها به منظور مقابله با بلشویک ها. آن تجربه ی شبانه با کارگراها و سربازها ترس و لرزی در دل سران شورا افکنده بود. مثلاً از همین رو بود که ایشان در تناقض آشکار با آن چه در آغاز کنگره در نظر داشتند، شتاب زده به نام حکومت قطع نامه ای تهیه کردند که در آن انحلال دوما ی دولتی و تشکیل مجلس مؤسسان برای روز سی ام سپتامبر درخواست شده بود. شعارهای تظاهرات را هم به پیروی از اندیشه ی آزاده نساختن توده ها برگزیدند: "صلح جهانی" "تشکیل مجلس مؤسسان" "جمهوری دموکراتیک". دریغ از یک کلمه درباره تهاجم و یا انتلاف. لنین در *پروا/د* پرسید: "و اما چه بر سر اعتماد کامل به حکومت موقت آورده اید، آقایان؟... چرا زبان در کامتان خشکیده است؟" طنز لنین دقیقاً به جا بود: سازشکاران جرئت نمی کردند اعتماد به حکومتی را که خود عضو بودند، از توده ها بخواهند.

نمایندگان شورا، پس از یک بازدید دیگر از نواحی کارگرنشین و سربازخانه ها، گزارش های امیدبخشی در آستانه ی تظاهرات به کمیته ی اجرایی دادند. تزلتلی که با شنیدن این گزارش ها تعادل خود، و نیز تمایل خویش را به موعظه گری های خودبینانه، بار دیگر به دست آورده بود، افاضات خود را متوجه بلشویک ها ساخت: "اینک مرور عیان و صادقانه ای بر نیروهای انقلابی خواهیم کرد... حال خواهیم دید که اکثریت به دنبال کیست، شما یا ما. "بلشویک ها این مبارزه را حتی پیش از آن که این طور با بی احتیاطی بیان شود، پذیرفته بودند. *پروا/د* در این باره چنین نوشت: "ما در روز هجدهم به تظاهرات خواهیم پیوست تا برای اهدافی که در روز دهم قصد نشان دادنتان را داشتیم، مبارزه کنیم."

خط سیر راه پیمانی- آشکارا به یادبود تشییع جنازه ی سه ماه پیش، که دست کم ظاهراً جلوه ی غول آسانی از وحدت دموکراسی به شمار رفته بود- باز هم به مارس فیلد و به مزار شهدای فوریه ختم می شد. اما گذشته از خط سیر، هیچ خصوصیت

دیگری در راه پیمانی آن روزهای آغازین را به یاد نمی آورد. در حدود چهارصد هزار نفر در این راه پیمانی شرکت جستند، یعنی به میزان قابل ملاحظه ای کمتر از مراسم تشییع جنازه: در این راه پیمانی نه تنها بورژوازی، که شوراهای او وارد ائتلاف شده بودند، غایب بود، بلکه روشن فکرهای رادیکال نیز، که در راه پیمانی های پیشین دموکراسی مقام شامخی را اشغال می کردند، حضور نداشتند. در این تظاهرات تقریباً کسی شرکت نداشت جز کارخانه ها و سربازخانه ها.

نمایندگان کنگره، که در مارس فیلد گرد آمده بودند، شروع به خواندن و شمردن پلاکارت ها کردند. نخستین شعارهای بلشویک با پوزخند ایشان روبرو شد. مگر نه آن که تزرتلی همین روز پیش با آن همه اطمینان خاطر دشمن را به مبارزه طلبیده بود؟ اما این شعارها پشت سر هم تکرار شدند. "مرگ بر ده وزیر سرمایه دار!" "مرگ بر تهاجم!" "تمام قدرت به دست شوراهای!" نیش خند بر لب های آقایان خشک شد، و سپس به تدریج از لب هایشان محو گردید. تا چشم کار می کرد شعارهای بلشویک در اهتزاز بود. نمایندگان از شمارش مجموع ناراحت کننده ی شعارها باز ایستادند. پیروزی بلشویک ها از افتادب روشن تر بود. سوخانوف می نویسد: شعارهای مخصوص سوسیال رولوسیونر و یا شعارهای رسمی شورا زنجیر شعارها و ستون های بلشویک ها را این جا و آن جا می شکست. اما این شعارها در انبوه جمعیت گم بودند. تشکیلات شورا روز بعد شرح داد که چگونه: جمعیت این جا و آن جا شعارهایی را که بر آن نوشته شده بود "اعتماد به حکومت موقت" خشمگین تکه پاره می کرد. سوخانوف در این مورد آشکارا مبالغه کرده است. فقط سه گروه کوچک پلاکارت هانی در تجلیل از حکومت موقت حمل می کردند: دارودسته ی پلخائف، یک واحد قزاق، و مشتی روشن فکر یهود که به بوند تعلق داشتند. این ترکیب سه گانه، که با اعضای رنگارنگ خود به یک تحفه ی کمیاب سیاسی می مانست، انگار متعهد شده بود که ناتوانی رژیم را در ملاء عام به نمایش بگذارد. پلخائفی ها و بوندیست ها بر اثر فریادهای خصمانه ی جمعیت، پلاکارت های

خود را پانین آورده اند. چون فزاق ها سرسختی می کردند تظاهرکنندگان شعارهای آن ها را تکه پاره و منهدم کردند. *ایزوستیا* می نویسد: "نهری که تا به آن دم آرام جاری بود، به رودخانه ی سیل زده ای تبدیل شد که تا لبریز شدن سرمونی بیشتر فاصله نداشت." چنین بود احوال کارگران و ایبورگ، که جملگی تحت لوای بلشویک ها ایستاده بودند. "مرگ بر ده وزیر سرمایه دار!" بر پلاکارت یکی از کارخانه ها نوشته شده بود: "حق حیات بالاتر از حقوق مالکیت خصوصی است." این شعار خاص را حزب پیشنهاد نکرده بود.

شهرستانی های سرخورده همه جا به دنبال رهبران خود می گشتند. رهبران چشم پانین می گرفتند و یا صرفاً به خفیه گاه می گریختند. در این میان بلشویک ها به سراغ شهرستانی ها رفتند. آیا این جمعیت به مشتی توطئه گر می ماند؟ نمایندگان تصدیق کردند که خیر نمی ماند. آن ها با لحنی تماماً متفاوت با لحن سخنرانی هایشان در جلسات رسمی، اذعان کردند که: "در پتروگراد قدرت واقعی شماست، اما در ایالات و در جبهه چنین نیست. پتروگراد نمی تواند بر علیه تمام کشور برخیزد." بلشویک ها جواب می دادند: مهم نیست، نوبت شما هم به زودی خواهد رسید. همین شعارها بار دیگر برخوانند خاست.

پلخانف کهن سال در این خصوص چنین نوشت: "در خلال این تظاهرات، من در مارس فیلد در کنار چیدزه ایستاده بودم: از چهره اش خواندم که او خود را درباره ی اهمیت تعداد شگفت انگیز پلاکارت هائی که خواستار واژگونی وزرای سرمایه دار بودند، ابداً نمی فریبید. مزید بر علت آن که برخی از لنینیست ها هنگام عبور از برابر ما، گویی عمدأ به منظور آزردن چیدزه، فرمان های تحکم آمیز به چیدزه می دادند. رفتار آنان چنان بود که انگار عیدی را جشن گرفته اند." بلشویک ها حق داشتند آن روز را عید بدانند. روزنامه ی ماکسیم گورکی در این باره چنین نوشت: "اگر بر اساس پلاکارت ها و شعارهای تظاهرکنندگان داوری کنیم، باید گفت که تظاهرات روز یکشنبه پیروزی قاطع بلشویسم را در میان طبقه ی کارگر پتروگراد آشکار

ساخت. " پیروزی عظیمی بود، و مهم تر آن که این پیروزی در آوردگاه دشمن و با سلاح های منتخب خود او به دست آمده بود. کنگره ی شوراها پس از تصویب تهاجم، تأیید ائتلاف، و تخطئه بلشویک ها، توده ها را به ابتکار خود به خیابان ها خوانده بود. اما توده ها در خیابان ها فریاد زدند: ما نه تهاجم را می خواهیم و نه ائتلاف را؛ ما طرفدار بلشویسم هستیم. چنین بود معنای سیاسی آن تظاهرات. جای شگفتی نیست که روزنامه های منشویک ها، که خود مبتکر آن تظاهرات بودند، روز بعد لابه کنان از خود پرسیدند: آن فکر منحوس را چه کس پیشنهاد کرد؟

البته همه ی کارگرها و سربازهای پایتخت در آن تظاهرات شرکت نجستند، و تظاهرکنندگان هم همه بلشویک نبودند. اما در آن روز دیگر حتی یک تن از آنان ائتلاف را نمی خواست. آن دسته از کارگران که هنوز دشمن بلشویسم بودند، نمی دانستند چه چیزی را باید در مقابل بلشویسم بگذارند. از این رو، دشمنی آنان به نوعی بی طرفی آمیخته به کنجکاوی تبدیل شد. زیر شعارهای بلشویک ها کم نبودند منشویک ها و سوسیال رولوسیونرانی که هنوز از حزب خود نگسسته بودند، اما دیگر ایمانی به شعارهای حزب خویش نداشتند.

تظاهرات هجدهم ژوئن تأثیر عظیمی بر تظاهرکنندگان گذاشت، توده ها به چشم خود دیدند که بلشویک ها برای خود قدرتی به هم زده اند، و از این رو افراد دو دل به بلشویسم گرویدند، در مسکو، کیف، خارکوف، اکاترینبورگ، و بسیاری از شهرهای ایالات، تظاهرات آن روز رشد عظیمی در نفوذ بلشویک ها نشان داد. همه جا همان شعارها ابراز شدند، چون خدنگ به قلب رژیم فوریه فرو رفتند. انسان نمی توانست برای خود به نتیجه گیری نپردازد. به نظر می رسید که سازشکاران دیگر از همه جا رانده شده اند. اما تهاجم در واپسین لحظه نجاتشان داد. روز نوزدهم ژوئن، تظاهرات میهن پرستانه ای به رهبری کادت ها و زیر تصاویری از کرنسکی، در خیابان نوسکی برگزار شد. به قول میلی یوکوف، "آن قدر با حوادثی که روز پیش در همان خیابان رخ داده بود فرق داشت که انسان همراه با احساس پیروزی بی اختیار

احساس دلشوره می کرد. " حق هم داشت احساس دلشوره کند! اما سازشکاران نفسی به راحت کشیدند. اندیشه های آنان بلافاصله به صورت یک ترکیب دموکراتیک بر فراز هر دو تظاهرات به پرواز در آمد، سرنوشت آن جماعت این بود که جام توهم و خفت را تا چکه ی آخر سر بکشند.

در روزهای آوریل دو تظاهرات هم زمان، یکی انقلابی و دیگری میهن پرستانه، به ملاقات یک دیگر رفته بودند، و برخورد آنان منجر به تلفاتی چند شده بود. تظاهرات خصمانه ی هجدهم و نوزدهم ژوئن یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند. این بار برخورد مستقیمی رخ نداد. اما این برخورد اجتناب ناپذیر بود. برخورد فقط دو هفته به تعویق افتاده بود.

آنارشویست ها که نمی دانستند چگونه استقلال خود را نشان دهند، از تظاهرات هجدهم ژوئن برای حمله ای به زندان های وایبورگ بهره گرفتند. زندانی ها، که اغلب زندانی جنائی بودند، بدون درگیری و خونریزی آزاد شدند - آن هم نه فقط از یک زندان، بلکه از چند زندان مختلف در آن واحد. بدیهی می نماید که آن حمله مسنولان امر را غافل گیر نکرده بود. در واقع مسنولان امر خود با کمال میل در نیمه راه به استقبال آنارشویست های واقعی و قلبی رفته بودند. آن ماجرای مرموز هیچ ارتباطی به تظاهرات نداشت. اما مطبوعات میهن پرست این دو واقعه را به یکدیگر ربط دادند. بلشویک ها به کنگره ی شوراها پیشنهاد کردند که در چگونگی فرار چهارصدوشصت جاتی از زندان های مختلف، جداً تحقیق کند. اما سازشکاران نمی توانستند اجازه ی چنین تجملی را به خود بدهند: آنان می ترسیدند که مبادا در تحقیقات خود به مقامات بالاتر در دستگاه حکومت و به باران خود در دولت انتلافی بربخورند. از این گذشته، آنان به دفاع از تظاهرات خود در مقابل افتراهای خبیثانه اندک میلی نداشتند.

پرورزف، وزیر دادگستری - که چند روز پیش در ارتباط با خانه ی تابستانی دورنوو خود را بی آبرو کرده بود - تصمیم به کین جوئی گرفت، و به بهانه ی جستجو

برای محکوم‌های فراری یورش تازه‌ای به خانه‌ی دورنوو برد. آنارشویست‌ها مقاومت کردند؛ یکی از آن‌ها کشته شد، و خانه ویران گردید. کارگران ناحیه‌ی وایبورگ، که خانه را متعلق به خود می‌دانستند، زنگ خطر را به صدا در آوردند. کارگرهای چند کارخانه دست از کار کشیدند؛ صدای زنگ خطر به نواحی دیگر و حتی به سربازخانه‌ها نیز رسید.

واپسین روزهای ماه ژوئن در جوش و خروش دائم سپری می‌شوند. یک هنگ آتشبار خود را برای حمله‌ی فوری به حکومت موقت آماده می‌کند. کارگرهای اعتصابی به هنگ‌ها می‌روند و سربازها را به خیابان‌ها می‌خوانند. دهقان‌های ریشو در جامه‌ی سربازان، بسیاری شان با موهانی به رنگ خاکستر، گروه گروه اعتراض کنان در پیاده‌روها گام می‌زنند. این دهقان‌های میان‌سال از حکومت می‌خواهند که آن‌ها را برای کار در مزرعه از ارتش مرخص کند. بلشویک‌ها با تبلیغات وسیع می‌کوشند تا توده‌ها را از رفتن به خیابان‌ها بازدارند: تظاهرات هجدهم ژوئن هر چه را که گفتنی بوده گفته است: برای ایجاد دگرگونی تظاهرات به تنهایی کافی نیست؛ و با این حال ساعت انقلاب هنوز فرا نرسیده است. روز بیست و دوم ژوئن، مطبوعات بلشویک به پادگان هشدار می‌دهند: "به کسانی که به نام سازمان نظامی شما را به فعالیت در خیابان‌ها فرا می‌خوانند اعتماد نکنید." نمایندگانی که از جبهه می‌رسند، از بدرفتاری و مجازات‌شاکمی هستند. تهدیدهای فرماندهان به تجدید سازمان هنگ‌های نافرمان، هم چون نفتی است که به آتش بیاشنند. در یکی از اعلامیه‌های بلشویک‌ها خطاب به کمیته‌ی اجرایی می‌خوانیم: "در بسیاری از هنگ‌ها سربازها سلاح در دست می‌خوابند." تظاهرات میهن پرستانه، اغلب مسلح، به نزاع‌های خیابانی منجر می‌شوند. این وقایع همه جرقه‌های کوچکی از الکتریسته‌ی انبار شده هستند. هیچ یک از طرفین مستقیماً قصد حمله ندارد: ارتجاع بس ضعیف است، انقلاب هنوز از قدرت خویش کاملاً مطمئن نیست. اما توگونی خیابان‌های شهر را با مواد منفجره فرش کرده‌اند. نبردی

بر فراز شهر می چرخد. مطبوعات بلشویک توضیح می دهند و باز می دارند. مطبوعات میهن پرست با زخم زبان های افسار گسیخته به بلشویک ها هول و هراس خود را لو می دهند. در روز بیست و پنجم، لنین می نویسد: "این فریادهای پرنفرت و غیظ آلود بر علیه بلشویک ها، شکایت مشترک کادت ها، سوسیال رولوسیونرها و منشویک هاست از سست احوالی خود. آن ها در اکثریتند. آن ها حکومت را در دست دارند. آن ها همه در یک اردوی واحد در کنار یکدیگرند. و آن ها می بینند که آبی از این اتحاد گرم نمی شود. جز غضب کردن به بلشویک ها چه کار دیگری از دستشان ساخته است؟"

بازنویس: یاشار آذری